

به نام خدا

فیلم نوشت :

روباه و زاغ

بر اساس شعر روباه و زاغ سروده‌ی حبیب یغمایی

نوشته‌ی : جواد طوسی

این فیلم‌نامه در راستای طرح تولید متون نمایشی بر مبنای کتب درسی دانش‌آموزان نگارش یافته و استفاده از آن برای ساخت فیلم کوتاه؛ با ذکر نام نویسنده ، برای همه‌ی دانش‌آموزان سراسر کشور **بلامانع است** .

روز - خارجی - روستا

یک روستا از دور با خانه‌های روستایی و درختان میوه دیده می‌شود. دوربین به جلو حرکت می‌کند و نمایی از یک کوچه باغ در حاشیه روستا توجه را جلب می‌کند. تیتراژ به همراه موسیقی روی این تصاویر دیده می‌شود. نمایی از یک زاغ سیاه رنگ که گوش‌های خود را با بال‌هایش گرفته تا صدایی را نشنود. زاغ‌های دیگر در حال آواز خواندن دسته جمعی هستند.

زاغی: بسه دیگه، ساکت شین! سرم رفت. نمی‌فهمین؟ ... نه مثل اینکه ساکت بشو نیستن. همه با هم حرف می‌زنن.

آواز می‌خونن، چطور حرف همدیگرو متوجه می‌شن من که نمی‌دونم... آخ دیوونم کردن!!!

زاغ یک آینه برداشته و خودش را در آن می‌نگرد. او از تصویر خودش بسیار لذت می‌برد. فیگورهای مختلف می‌گیرد و چشمانش را به هم می‌زند. قیافه‌های خوش‌حال، ناراحت، عصبانی و مغرور به خود می‌گیرد. با خودش می‌گوید:

زاغی: نه بد نیستم، از دیگران یه هوا بالاترم. آخ که چقدر من خوشگلم، آخ که چقدر من خوشگلم ...

صدای قار و قور از شکم زاغی به گوش می‌رسد. زاغی آینه‌اش را لای بال و پرش می‌گذارد و به خودش نهیب می‌زند؟:

زاغی: خیلی خوب چاخان ماخان دیگه بسه! بهتره برم و یه چیزی برای خوردن پیدا کنم.

زاغی رو به سایر زاغ‌ها می‌کند و با صدای بلند می‌گوید: شاهین ... شاهین اومدا!

همه‌ی زاغ‌ها لحظه‌ای ساکت می‌شوند و به آسمان نگاه می‌کنند. سپس متوجه خنده‌ی زاغی می‌شوند. وقتی می‌فهمند گول خورده‌اند سر و صدا را از سر می‌گیرند.

زاغی: خوب حالشونو گرفتم. (می‌خندد) خیلی خوش گذشت.

زاغی پرواز کرده و به طرف خانه‌های روستایی می‌رود. روی درختی در نزدیکی یک خانه روستایی می‌نشیند. چیزی درون حیاط خانه روستایی توجهش را جلب می‌کند. زاغ دوربین دوچشم خودش را بیرون می‌آورد و به آن سمت نگاه می‌کند.

زاغی: اون چیه؟ چقدر سفیده! نکنه گچه؟ نه گچ نیست. به نظر خوردنی می‌آد.

زاغی اطرافش را به دقت نگاه می‌کند. کسی نیست. دوربینش را جمع کرده و پنهان می‌کند.

زاغی: کسی نیست. بهتره کمی نزدیک‌تر برم ببینم چی؟

زاغی به طرف شیء سفیدرنگ شیرجه می‌زند. کنار آن می‌نشیند و بو می‌کشد. متوجه خوردنی بودن آن می‌شود.

زاغ: وای خدای من! این یه تیکه پنیره! عجب پنیری هم هست! به نظرم پنیره تبریز هم هست.

بهتره تا سر و کله‌ی کسی پیدا نشده بردارمش.

زاغی پنیر را با منقارش برداشته و پرواز می‌کند.

ادامه؛ روز - خارجی - روستا

روباهی سرخوش بالا و پایین می‌پرد و به خانه‌های روستایی سرک می‌کشد اما چیزی گیرش نمی‌آید. چند لحظه بعد متوجه زاغ می‌شود که با قالب پنیر روی درخت نشسته است.

روباه: او ... یک زاغ با یک قالب پنیر! خودش خوبه خوردنیه، قالب پنیرش هم خوردنیه.

بهتره نقشه‌ی شماره ۵ رو اجرا کنم. نقشه‌ی شماره ۵ چی بود؟

روباه کاغذی را از جیبش بیرون آورده و با عجله می‌خواند.

روباه: آه فهمیدم ... باید تغییر قیافه بدم.

روباه لباس‌های مختلفی را از کیسه‌اش بیرون آورده و یکی پس از دیگری آن‌ها را پرو می‌کند. گاهی قیافه‌اش را مثل یک مرتاض هندی می‌کند. سپس به شکل یک پیشگو تغییر قیافه می‌دهد. دوباره در هیبت یک پیرمرد ظاهر می‌شود تا اینکه بالاخره به شکل یک

خبرنگار در می‌آید. از این تیپ و قیافه راضی به نظر می‌رسد. یک میکروفن، یک دوربین عکاسی و یک ضبط خبرنگاری برداشته و درحالی‌که عینکی بر چشم‌هایش می‌زند به طرف زاغ حرکت می‌کند.

روباه: سلام به شما زاغی عزیز و نظیف. صبح قشنگیه اینطور نیست؟

زاغی در حالی که هنوز تکه پنیر را در منقار دارد با سر جواب می‌دهد.

روباه: از رادیوی جوان مزاحم شما می‌شم. اجازه می‌دین چند دقیقه‌ای با شما مصاحبه کنم؟

زاغی باز هم با سر جواب مثبت می‌دهد.

روباه: به به، به به ... چقدر شما زیبا هستین! اجازه بدین اول یه عکس از شما بگیرم. آها ... حاضرین؟ ...

خوبه همین طوری خوبه ... یک، دو، سه . به به چه عکسی شد. چه سری، چه دمی، عجب پایی!

زاغی از تعریف و تمجیدهای روباه تعجب کرده و پر و بال خودش را نگاه می‌کند.

روباه: به به چه پره‌های سیاه رنگ قشنگی. شما توی زیبایی ربتون از همه‌ی حیوانات دیگر برتره. البته هنوز از شما یکی بالاتر هم داریم. مگر اینکه شما ویژگی دیگری هم داشته باشین. مثل ... مثل آواز ... آره آواز. حیف این قیافه‌ی جذاب و دوست‌داشتنی نیست که صدای خوبی نداشته باشه؟ اگر صداتون هم مثل قیافتون زیبا و جذاب باشه قطعاً شما نفر اول خواهید بود و باید خودتون رو برای دریافت جام طلایی زیباترین حیوان جنگل آماده کنین. من پدر سیاه سوختون رو می‌شناختم. او صداش زیاد خوب نبود ولی همیشه از صدای شما تعریف می‌کرد. می‌گفت پسر صداش خیلی قشنگه. اون یه صدای آسمانی داره. صدایی که همه‌ی حیوانات جنگل رو مدهوش می‌کنه. من که تا حالا سعادت شنیدن صدای شما رو نداشته‌ام. حتماً شنوندگان عزیز ما هم برای شنیدن صدای شما بی‌قراری می‌کنن. همین الان ضبط صوتم رو روشن می‌کنم تا صدای آواز شما رو برای همه‌ی شنوندگان این ور آب و اون ور آب ضبط کنم.

روباه ضبط صوت را روشن می‌کند و با ژست خبرنگاری اش رو به زاغ صحبت می‌کند.

روباه : شنوندگان عزیز سلام. من از کنار درخت چنار روستا با شما صحبت می‌کنم. اکنون در کنار من یکی از زیباترین حیوانات جنگل که صدایی بسیار زیبا و جذاب داره قرار داره. برای اینکه جناب زاغی همه‌ی ما رو از صدای آسمونی‌اش بهره‌مند کنه از ایشان خواسته‌ایم تا برای ما و شما یک دهن نغمه‌سرایبی کنه ... زاغی عزیز آماده‌ای؟ ... بفرمایید این شما و این هم گوش‌های ما. یک، دو، سه ... شروع کنید.

زاغ شروع به آواز خواندن می‌کند. روباه به طرف پنیر در آسمان شیرجه می‌رود. ولی چیزی نمی‌یابد و با سر به زمین می‌خورد. دوباره به زاغ نگاه می‌کند. زاغ پنیر را زیر بالش گرفته و آواز می‌خواند. زاغ بعد از کمی آواز خواندن، شروع به خندیدن می‌کند و رو به روباه می‌گوید :

زاغی : برو حقه باز، برو کلک. من این درس رو در کتاب کلاس دوم خوندم. کسی که اهل مطالعه‌است هیچ وقت کلک بدجنس‌هایی مثل تو رو نمی‌خوره. بهتره بری سراغ حیوانات بی‌سواد و تنبل جنگل. تو نمی‌تونی منو گول بزنی.

زاغی پنیر را با منقارش گرفته و پرواز می‌کند. روباه با چشمانی از حدقه بیرون زده رفتن او را نگاه می‌کند در حالی که سرش ورم کرده و ستاره‌هایی اطراف آن می‌چرخد.

پایان / جواد طوسی

آذرماه ۱۳۹۲